درنگ

وظایف کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد؛ تاریخچه و مأموریت‌ها

کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد (UNHCR) یکی از نهادهای برجسته در حمایت از حقوق بشر است که در راستای حفاظت و حمایت از پناهندگان و آوارگان در سطح جهان فعالیت می‌کند. این سازمان در پاسخ به بحران‌های انسانی متعدد در قرن بیستم و برای ارائه حمایت‌های لازم به افرادی که به دلیل جنگ، خشونت یا آزار و اذیت، مجبور به ترک خانه‌های‌شان شده‌اند، تاسیس شد. هدف این مقاله بررسی تاریخچه، ماموریت‌ها و وظایف UNHCR در قبال پناهندگان و آوارگان است.

تاریخچه تاسیس UNHCR

کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد در تاریخ ۱۴ دسامبر ۱۹۵۰ از طرف مجمع عمومی سازمان ملل متحد تاسیس شد و فعالیت خود را از اول ژانویه ۱۹۵۱ آغاز کرد. تاسیس این سازمان در پی فجایع جنگ جهانی دوم صورت گرفت؛ زمانی که میلیون‌ها نفر در اروپا به دلیل جنگ و تغییرات مرزی آواره شده بودند. وظیفه اولیه این سازمان کمک به اسکان مجدد این پناهندگان و یافتن راه‌حل‌های پایدار برای مشکلات آنها بود. کنوانسیون ۱۹۵۱ مربوط به وضعیت پناهندگان، که یکی از اسناد اساسی حقوق بین‌الملل در این زمینه است، اساس کار UNHCR را شکل می‌دهد. این کنوانسیون، پناهنده را به‌عنوان کسی تعریف می‌کند که به دلیل «ترس موجه از آزار و اذیت به دلایل نژادی، مذهبی، ملیتی، عضویت در گروه اجتماعی خاص یا عقاید سیاسی» از کشور خود گریخته باشد و قادر یا مایل به بازگشت به آنجا نیست.

وظایف اصلی UNHCR

کمیساریای عالی پناهندگان ماموریت دارد تا از حقوق و رفاه پناهندگان در سراسر جهان محافظت کرده و برای حل‌وفصل وضعیت آنها اقدامات لازم را انجام دهد. این ماموریت‌ها را می‌توان در دسته‌بندی‌های زیر بررسی کرد:

۱. حفاظت و حمایت قانونی

UNHCR تلاش می‌کند از حقوق قانونی پناهندگان و آوارگان حفاظت کند. این سازمان با دولت‌ها و نهادهای بین‌المللی همکاری می‌کند تا اطمینان حاصل شود که پناهندگان از دسترسی به حقوق اولیه خود، مانند حق پناهندگی، حمایت قانونی و حق امنیت برخوردارند.

یکی از جنبه‌های مهم فعالیت‌های حفاظتی این است که از بازگشت اجباری پناهندگان به کشورهایی که در آنها با خطر آزار و اذیت مواجه هستند، جلوگیری شود. این اصل که به نام اصل عدم بازگرداندن (non-refoulement) شناخته می‌شود، در کنوانسیون ۱۹۵۱ تصریح شده است و یکی از اصول کلیدی حقوق بین‌الملل است.

۲. ارائه کمک‌های پشردوستانه

کمیساریا در شرایط اضطراری، مانند جنگ‌ها، بلایای طبیعی یا بحران‌های انسانی، کمک‌های فوری ارائه می‌دهد. این کمک‌ها شامل تأمین غذا، آب، سرپناه و خدمات بهداشتی است.

همچنین، UNHCR با ایجاد اردوگاه‌های موقت برای پناهندگان و آوارگان، امنیت آنها را در کوتاه‌مدت تضمین می‌کند. این اردوگاه‌ها به‌عنوان مراکزی برای ارائه خدمات پزشکی، آموزشی و معیشتی عمل می‌کنند.

۳. پیدا کردن راه‌حل‌های پایدار

UNHCR تلاش می‌کند تا برای مشکلات پناهندگان راه‌حل‌های بلندمدت و پایدار پیدا کند. این راه‌حل‌ها شامل سه گزینه اصلی است:

بازگشت داوطلبانه: بازگرداندن پناهندگان به کشورهای مبدأ خود در شرایطی که امنیت و ثبات در آن کشورها برقرار شده باشد.

اسکان مجدد در کشورهای دیگر: انتقال پناهندگان به کشورهای ثالث که حاضر به پذیرش آنها هستند.

ادغام محلی: فراهم‌کردن شرایطی که پناهندگان بتوانند به طور دائم در کشور میزبان زندگی و کار کنند.

۴. افزایش آگاهی و جمع‌آوری کمک مالی

یکی دیگر از وظایف UNHCR افزایش آگاهی عمومی درباره بحران‌های پناهندگی و تشویق جوامع جهانی به ارائه کمک‌های مالی است. این سازمان از طریق همکاری با دولت‌ها، سازمان‌های غیرانتفاعی و بخش خصوصی، منابع لازم برای اجرای برنامه‌های خود را تأمین می‌کند.

چالش‌ها و محدودیت‌ها

درحالی‌که UNHCR در انجام وظایف خود نقش حیاتی دارد، با چالش‌های متعددی روبه‌رو است. برخی از این چالش‌ها عبارت‌اند از:

افزایش تعداد آوارگان: براساس گزارش‌های سازمان ملل، تعداد افرادی که به دلیل جنگ، تغییرات آب‌وهوایی و نقض حقوق بشر آواره شده‌اند، به بالاترین سطح خود در تاریخ رسیده است. این افزایش، فشار زیادی بر منابع و ظرفیت‌های UNHCR وارد می‌کند.

کمبود بودجه: بسیاری از پروژه‌های این سازمان به دلیل کمبود منابع مالی کافی، به تاخیر می‌افتند یا محدود می‌شوند.

موانع سیاسی: همکاری‌نکردن برخی کشورها در پذیرش پناهندگان و اجرای قوانین بین‌المللی می‌تواند مانعی برای ماموریت‌های این سازمان باشد.

وظایف UNHCR در قبال پناهندگان

در قبال پناهندگان، کمیساریای عالی پناهندگان وظایف مشخصی دارد که براساس اصول حقوق بشری و مقررات بین‌المللی تعریف شده است:

حمایت حقوقی: UNHCR باید اطمینان حاصل کند که پناهندگان به عدالت دسترسی داشته و از حقوق اولیه خود محروم نشوند. این تلاش برای تثبیت‌نام پناهندگان و ارائه مدارک شناسایی معتبر به آنها می‌شود.

حمایت از زنان و کودکان: زنان و کودکان، که اغلب آسیب‌پذیرترین گروه‌های پناهندگان هستند، نیاز به حمایت‌های خاص دارند. UNHCR برنامه‌های ویژه‌ای برای حفاظت از آنها در برابر خشونت، استثمار و قاچاق انسان اجرا می‌کند.

آموزش و توسعه مهارت‌ها: این سازمان به پناهندگان فرصت‌های آموزشی و مهارتی ارائه می‌دهد تا آنها بتوانند در کشور میزبان یا پس از بازگشت به وطن خود، زندگی مستقلی داشته باشند.

همافزایی با دیگر نهادها: UNHCR برای ارائه خدمات بهتر به پناهندگان با دیگر آژانس‌های سازمان ملل، دولت‌ها و سازمان‌های غیردولتی همکاری نزدیک دارد. این همکاری به مدیریت مؤثر بحران‌های پناهندگی کمک می‌کند.

نتیجه‌گیری: کمیساریای عالی پناهندگان ملل متحد یک نهاد حیاتی در حمایت از پناهندگان و آوارگان است. ماموریت این سازمان نه‌تنها ارائه کمک‌های فوری و حفاظت از حقوق پناهندگان، بلکه تلاش برای یافتن راه‌حل‌های پایدار برای مشکلات آنهاست. با وجود چالش‌های متعدد، UNHCR همچنان به‌عنوان یک نیروی پیشرو در عرصه حقوق بشر و بشردوستی شناخته می‌شود و وجودش برای مقابله با بحران‌های آینده، تقویت همکاری بین‌المللی و افزایش تعهد جهانی به حمایت از پناهندگان، ضروری است.

گزارشی تحلیلی از مشکلات و معضلات رد مرز؛ فعالان مدنی و سیاسی اتباع حاضر در ایران کمک می‌خواهند

این رسم پناهندگی نیست

شهرزاد همتی

در یک روز نه چندان خنک پاییزی به دفتر آمدند. تصورم حضوری‌یکی، دو نفر بود. اما کسی گفت که حداقل ۱۰ نفر جلوی در روزنامه دنبالم می‌گردند. جمعی از فعالان سیاسی و مدنی افغانستان به همراه کارمندان عدلیه و نظامی‌ها و خبرنگارانی که پس از استقرار طالبان از کشور گریخته بودند و حالا ویزای آنها تمام شده و در معرض اخراج از ایران هستند. بیش از دو هفته از این گفت‌وگوی جمعی می‌گذرد. ما قرار گذاشتیم که تا گرفتن پاسخی از مراجع ذی‌صلاح درباره این گروه از اتباع، از انتشار این گزارش خودداری کنیم. اما تماس‌های مکرر ما با کمیساری عالی پناهندگان ملل متحد، مرکز امور اتباع و مهاجران خارجی وزارت کشور و تلاش و درخواست برای گفت‌وگو با مدیرکل جدید امور اتباع و مهاجران خارجی سازمان ملی مهاجرت به جایی نرسید. همه ما به خبرهای کلی ارجاع دادند و نمایندگان برخی از آنها هم از واژه «طرد همدلانه» استفاده کردند. البته طرد همدلانه برای فعال حقوق زنان افغان یا سردار ارتشی عدلیه جواب‌گو نیست و به محض رد مرز شدن احتمال اعدام خانوادگی آنها قوت می‌گیرد. اما مسئله اصلی آن است که هیچ‌گونه همدلی حداقل با رسانه‌ها درباره مسئله اتباع وجود ندارد. آنهایی که جان‌شان را در دست داشتند و ترسیده از تهاجم خبرنگارنماها که آنها را قاتل و دزد می‌نامند و جامعه را نسبت به آنها تحریک می‌کنند. دل‌خون بودند. قاطبه آنها حداقل دو مدرک تحصیلی بین‌المللی داشتند. اما حالا کارگر تعویض روغنی بودند یا سرایدار یا برش‌کار. اما مسئله آنها امروز جان است؛ همان جانی که برداشتند و به کشور همسایه فرار کردند. نویسنده مخالف و منکر اقدام درست برای ورود اتباع خارجی به کشور نیست. اما توهین‌های بی‌سابقه از طرف افرادی معلوم‌الحال که خود را خیرنگار می‌نامند و به توهین و تحقیر «پناهنده» می‌پردازند، باعث جریحه‌دار شدن قلب آنها از یک سو و همچنین بدبینی عموم مردم درباره مهاجران است که سال‌های سال در ایران و در کنار ما با بدی و خوبی زندگی کرده بودند. حالا آنها تنها یک پاسخ می‌خواهند. کمیساریا جواب‌گوی تلفن نیست و در مراجعه حضوری با توهین آنها را می‌راند. در مراکز مربوط به مهاجران نیز رفتار و پاسخ درستی نمی‌بینند و حتی وحشت از رد مرز دارند. آنها تنها پناه می‌خواهند و نه برای جان خود، بلکه از جان بستگان خود می‌ترسند. این روایت‌ها، روایت کسانی است که در ساعتی کوتاه به «شرق» پناه آوردند و ما کاری جز شنیدن برای‌شان نتوانستیم بکنیم و دست‌مان کوتاه از هر پاسخی بود. متاسفانه و صادقانه باید اعلام کنیم که در شش ماه گذشته کمترین هماهنگی را از سوی مدیران دولتی داشتیم که امیدوار به پاسخ‌گویی‌شان بودیم. هیچ نهادی به ما پاسخی نداده و همه به روال قبل دست به جوابیه حاضرند. این نه یک گزارش، بلکه روایت‌های کوتاه از رنجی است که این پناهندگان با خود حمل می‌کنند. می‌خواهیم برای‌تان بگوییم که چه بر اینها می‌گذرد که شاید اندکی از همدلی گذشته را بازگردانند. به دلیل حفظ امنیت این افراد، از نام‌های مستعار استفاده می‌کنیم. ما در این روایت تلاش کردیم در کویش و لهجه میهمانان «شرق» چندان دست نبریم.

روایت اول/ عماد

طالبان انتقام‌جویانه می‌کشد

من اول این دوستان را نمایندگی می‌کنم و چند نکته را عرض می‌کنم. چند قضیه که بیشتر روی آن تمرکز داریم، این است که اولا اخراج اجباری، قانون هر مملکتی است؛ این هم حق دولت ایران است که در قبال مهاجران قوانینی را مشخص کند. چون حجم آنها از همه کشورها در اینجا بیشتر است. حق‌شان است یا عده‌ای را اخراج کنند یا بالاخره ساماندهی کنند. ولی اینکه وسط اینها، ما و عده‌ای قربانی شویم که جان‌شان در خطر است، انصاف نیست. ما سه سال قبل به ایران آمدیم، نسبت به اینکه در افغانستان، طالبان آمد. خیلی از اشخاص و افراد متضرر شدند. از جمله نظامی و عدلیه‌چی که در دولت قبلی مستقر بود. من خودم خبرنگار بودم. آنجا روزنامه‌نگار بودم. در کنارش مطالب ۲۰ سالی که نوشته بودم، در تقابل با طالبان قرار داشت. فکر کنید این ۲۰ سالی که نیروهای ارتش‌مان در مقابل طالبان جنگیده بود. انتقامش را اینها هنوز هم می‌گیرند. طالبان، انتقام‌جویانه می‌کشند. مسئله دوم این است که مابی که در معرض چنین معضلی قرار داریم، با ویزا و قانونی وارد ایران شدیم و حالا مدت ویزای ما تمام شده و اگر بخواهیم به افغانستان برگردیم و خروج کنیم برنیم، همان برگشت به مرگ است. ولی اگر این کار را نکنیم، اینجا هم غیرقانونی و در شرایط فعلی نمی‌توانیم زندگی کنیم. هرکدام از ما که اینجا هست، به نمایندگی از گروهی آمده است. یکی به نمایندگی از خبرنگاران، یکی از نظامیان، یکی از فعالان حقوق زن، یکی از فعالان حقوق بشر. هرکدام از این دوستان در عرصه‌های مختلف در افغانستان فعالیت‌های پشردوستانه داشتند. هیچ‌کدام از اینها، نه در افغانستان زندگی خودشان را پیش بردند و فهمیده شدند، نه اینجا که آمدند خیلی اتفاقات از جنگی‌ما هم شامل شده. البته من نمی‌گویم تقصیر دولت بوده. نمی‌گویم تقصیر ملت بوده است. شاید حداقل در ۲۰ سال پیش به ایران خشت را نشانه‌گیری کنند. ولی با این وضعیت هیچ‌کس نمی‌خواهد به دولت و ملت ایران کنار آمد؟ موقعی که این بحث‌ها پیش آمد، خودم طرحی دیدم که بتوانیم به طور کلی مشاورت کنیم. ما اولین کسانی که هیچ‌گونه همدلی حداقل با رسانه‌ها درباره مسئله اتباع وجود ندارد. آنهایی که جان‌شان را در دست داشتند و ترسیده از تهاجم خبرنگارنماها که آنها را قاتل و دزد می‌نامند و جامعه را نسبت به آنها تحریک می‌کنند. دل‌خون بودند. قاطبه آنها حداقل دو مدرک تحصیلی بین‌المللی داشتند. اما حالا کارگر تعویض روغنی بودند یا سرایدار یا برش‌کار. اما مسئله آنها امروز جان است؛ همان جانی که برداشتند و به کشور همسایه آمدند و حالا آن را خرج می‌کنند. شاید آنها نمی‌دانند می‌توانند با پرداخت یک‌میلیاردو خرده‌ای درخواست اقامت در ایران کنند. ولی نمی‌خواهد اینجا بحثی پیش آید که فردا روز در اجتماع ایران بحث بیفتد که افغانی‌ها ایرانی می‌شوند و برای خودشان حق و حقوق بخصوصی می‌خواهند درست کنند. حال آنکه شاید خودتان آگاهی دارید و معلومات شما بیشتر از من باشد که افغانی‌هایی اینجا هستند که خانه‌های مجللی دارند که به اسم ایرانی‌هاست. می‌توانند با آنها اقامت دائمی برای خودشان بگیرند. چرا نمی‌کنند؟ این احترام بشری است که آنهایی که به اینجا رسیده‌اند، فضای فرهنگی یک کشور و اجتماعی یک کشور را درک می‌کنند.

یعنی درست است در دنیا ملتی شده‌ایم به اسم کارگر فوق‌العاده، ولی ما افکاری داریم که زمانی آن مملکت را به اسم افغانستان ساختند. زاده‌های آنها را تا الان داریم که از خودشان چیزهایی تولید می‌کنند. افکاری یا ذهنیت‌هایی، من دو مدرک لیسانس از ترکیه دارم، یکی علوم اجتماعی و یکی هم مدیریت و رهبری. درحال‌حاضر شاید کابینت هست که بعد از طرح اخراج اجباری خانه‌تنیس شده‌ام.

راستش فکر می‌کنم باید طرحی را اجرا کنیم. دلم می‌خواهد یک کار بین‌المللی در حوزه مهاجرت انجام دهم. با پارلمان اروپا که صحبت کردم، بیشتر آنها می‌گویند اول این را مجازی با پارلمان اروپا برگزار می‌کنیم. یعنی با حمایت ایرانی‌ها. دیپلمات‌هایی که هستند تا اینها را تشویق کنیم که این برای شما، یعنی از طرف شما برگزار می‌شود. برگزاری این اگر اینجا بود خیلی بهتر بود. با آقای ابوالفضل بهشتی درباره این قضیه صحبت کردم. ایشان وعده کردند ولی در ادامه وعده، متاسفانه عمل نداشتند. به‌هرحال اگر در این عرصه‌ها همکاری شما باشد و اینکه بتوانیم حداقل در جامعه‌های که زندگی کردیم، افهام و تفهیم درستی با کسانی شود که تفهیم شود که تفهیم است. منظورم از افهام، کسانی هستند که ما در ایران با وضعیتی زندگی می‌کنند که با حقوقد در برگشت به افغانستان، حتی مرگ و زندگی‌شان دیگر معلوم نیست. اغلب گم شده‌اند. خانم‌هایی در اینجا می‌شناسم که هیچ سرنشان را پیدا نمی‌کنند. تا به بچه‌هاشان هنوز فکر نکنند. بی‌سرپرست مانده. شوهرش یک نظامی بوده که به افغانستان رفته و دیگر برنگشته. ما یک مشکل، هزار مشکل. میلیون‌ها مشکل اینجا داریم. از هر میلیونی که زندگی می‌کنند خیر داریم و روی آن کار می‌کنیم که حداقل برای اینها هیچ‌چیز که نه، شرایط زندگی حداقلی که بتوانند همان کاری که می‌کنند، در ازای آن پولی دست‌شان می‌آید. از آنها استفاده کنند و زندگی‌شان در اینجا آرام‌تر باشد.

روایت دوم/ سارا

من راوی زندگی روان بودم

این معضلی است که نیاز است فعالان حقوق بشر در ایران با فقط این نه، در هر کشوری که حقوقی نقض می‌شود، دست به دست هم دهند، علیه آن معضل حداقل یک کوچکی ایجاد دهند. الان یک سال می‌شود که اخراج اجباری تشدید پیدا کرده است. یعنی در حدی است که حتی کودکان زیر سن هم به افغانستان درحیوت می‌شوند. حتی خانواده‌هایشان هم خبردار نمی‌شوند. زنان که رد مرز می‌شوند شواهد سختی دارند. یک زن نمی‌تواند بین این همه مرد در اردوگاه باشد. این خیلی اذیت‌کننده است. حقوق خیلی ذلیت می‌شوم این حرف را می‌شنوم؛ چون خودم فعال حقوق بشر هستم و در کنار آن جنبشی به نام جنبش ساده زنان افغانستان دارم که در ایران هستیم برای زنان افغانستان داوخواهی می‌کنیم. برای حقوق‌شان. خوشبختانه اتحادیه اروپا پذیرفته تا جایی آپارتاید جنسیتی را به رسمیت بشناسند. برای اینکه در افغانستان به‌صورت آشکار خشونت اتفاق می‌افتد. از اینها اگر بگذریم، چون یک فعال حقوق زن هستم، نمی‌توانم دوباره به افغانستان بروم. اگر آنجا بروم کشته می‌شوم. حتی در سفارت افغانستان در ایران ما را شناسایی کرده‌اند. یعنی الان استخبارات طالبان در ایران تعقیب و پیگیری می‌کنند که کدام‌یک از فعالان حقوق زنان را پیدا کنند. کدام‌یک از فعالان حقوق بشر، خبرنگار یا نظامی را پیدا کنند برای اینکه آنها را به افغانستان بکشانند و اینها را مجازات کنند. خود این معضل بزرگی است. برای این البته قبلا هم برای کودکانی که نمی‌توانستند به مدرسه بروند داوخواهی‌هایی کرده بودیم. اعتراض‌هایی کرفته بودیم برای اینکه حداقل با کمی تغییرات در سامانه‌ای که بسته شده، دوباره باز شود که اینها بتوانند دوباره به مدرسه بروند؛ چون آینده اطفال خیلی مهم است. حتی اگر اتباع باشند، حتی اگر خود ایرانی‌ها باشند.

روایت سوم/ جلال‌الدین

درچه‌دارا رانش یا کارگر تعویض روغنی

من یکی از افسران وزارت داخله دوره جمهوریت که تا آخرین ساعت‌هایی که شهر ما سقوط کرد در آنجا حاضر بودم. ما در هرات بودیم. در زمانی که هرات سقوط کرد، مجبور شدیم چراکه هیچ چاره دیگری نداشتیم. درچه نظامی داشتیم. کار ما طوری بود که مبارزه علیه دشمن که همان طالب بود. انجام می‌دادیم. خواسته یا ناخواسته در جنگ، کسانی کشته می‌شوند. از دوستان ما زیاد کشته شدند، شهید شدند. از آنها هم کشته شدند. الان که قدرت دست آنهاست، تمام آن خصومت‌ها و جیزها در ذهن آنها هست. هیچ‌موقع این هم برداشته نمی‌شود. زمانی که این شرایط را دیدیم مجبور شدیم به سمتی حرکت کنیم که علاوه بر خودم، جان فرزندم و خانواده. همه در خطر بود. همه را برداشتیم و به سمت ایران آمده. در اینجا همه که آمدیم، با مشکلاتی در ابتدا دست و پنجه نرم کردیم. بعضی بعضی موضوعات بود مانند برگه‌های سرشماری که مدتی اعتبار دارد. بعد از آن باز بی‌اعتبار است. کلا یک بار برای ما صادر شد. همان ماند. بچه خودم را که می‌خواستم در مدرسه ثبت‌نام کنم، تا مهرماه اصلا برگه حضرت تحصیلی به ما نداد. بعد از مهرماه، آن زمان برگه را به ما داد. برگه را زمانی که به آموزش و پرورش و مدرسه و هر جایی برده، گفتند آن هم به جا بر است. همین اگر نداره، برای سال بعد بروید. مجبور شدم بچه‌ام را در مدرسه خصوصی داشت تا به اجوری ثبت‌نام کنم. ما سوی نداد. من خودم کارگر تعویض‌روغنی هستم. بعد از موضوعاتی که این وضعیت. اگر در افغانستان جامعان حفظ می‌بود، خودم اصلا فکر نمی‌کردم به ایرانیم. اما آنجا حاضر در خطر بود به ایران آمدم. اما این رسمش نیست. رسم پناهندگی نیست که ملتا با این معضلات، با اینکه از ترس جان خودمان به ایران آمدیم. دوباره به افغانستان برویم؛ جایی که جان‌مان حفظ نیست. جایی که جان خانواده‌مان حفظ نیست. یعنی همه اینها چیزی است که باید مد نظر گرفته شود. همه ما که اینجا هستیم یا فعال حقوق بشر در جامعه‌ای که زندگی کردیم، افهام و تفهیم درستی با کسانی شود که تفهیم است. منظورم از افهام، کسانی هستند که ما در ایران با وضعیتی زندگی می‌کنند که با حقوقد در برگشت به افغانستان، حتی مرگ و زندگی‌شان دیگر معلوم نیست. اغلب گم شده‌اند. خانم‌هایی در اینجا می‌شناسم که هیچ سرنشان را پیدا نمی‌کنند. تا به بچه‌هاشان هنوز فکر نکنند. شوهرش یک نظامی بوده که به افغانستان رفته و دیگر برنگشته. ما یک مشکل، هزار مشکل. میلیون‌ها مشکل اینجا داریم. از هر میلیونی که زندگی می‌کنند خیر داریم و روی آن کار می‌کنیم که حداقل برای اینها هیچ‌چیز که نه، شرایط زندگی حداقلی که بتوانند همان کاری که می‌کنند، در ازای آن پولی دست‌شان می‌آید. از آنها استفاده کنند و زندگی‌شان در اینجا آرام‌تر باشد.

روایت چهارم/ نیلا

من معلم بودم

من معلم بودم و فعال حقوق مدنی. فعلا که بافنده در تهران هستم. به بچه‌های ما در مدرسه افغانی کفاشت می‌کوبند.

همچین کارمند شهرداری که دیگر نمی‌توانم بگویم. همچنان بی‌توجهی سازمان ملل در قبال افغان‌هاست. وقتی به دفتر سازمان ملل می‌رویم و می‌گویم این مشکل را داریم می‌گویند پرونده ما در حال جریان است. ما باید پرونده‌ما در این بنشینیم، تمام آن خصومت‌ها و جیزها در ذهن آنها هست. کودک زیاد جدی‌تر است. دوباره به وطن‌تان بروید. بلا لحن بسیار زشت و با الفاظ بسیار زشت از دفاتر سازمان ملل جواب می‌دهند. فقط همان یک برگه است برای تمسایی که هیچ‌کس جواب‌گو نیست. کلا توجه سازمان ملل در ایران اصلا طرف افغان‌ها نیست. هرچه هم زنگ بزنیم هیچ‌کس جواب‌گو نیست. همچنین ترس این را دارم که ما معاهده‌ای که بین ترکیه و طالبان امضا شده بود. دوباره در ایران هم ما تکرار نشود. اگر تارک‌شان فعالان حقوق زن، فعالان حقوق مدنی یا مدافع حقوق اطفال و نظامیان باشد. طالبان به ترکیه گفتند بلد روزانه ۲۰ افغان به شکل اجباری دیپورت شوند. ما ترس این را هم داریم که مبادا یک روز همین معاهده بین طالبان و ایران امضا شود. تارک‌شان صدرحمت ما هستیم. ما از ترس جان‌مان اینجا آمدیم. دوباره سر مرز برفرستند. دست طالبان بیفتیم. این خطر واقعا جدی است که نمی‌توانیم کاری کنیم.

درحال‌حاضر سؤالی که برای مهاجران پیش می‌آید، این است که چرا ما خودمان با وجود اینکه می‌دانیم در ایران نهادی به اسم سازمان ملل متحد وجود دارد، توسط ایران، کنوانسیون پذیرش پناهجویان در سال ۶۵ و ۶۶ امضا شده است، با همه این تفاهم‌هایی که در حال‌حاضر وجود دارد، سه ما در فضای مجازی به اسم خرکوش توهین می‌کنند؟ درد ما، در مشترک از این نهادهای بین‌المللی است که اینجا آمدند یا هر کشور آسیایی که مهاجران بی‌سرنوشت هستند. در کل پس از آمدن طالبان، گفتم قضیه که دوباره همه آدم‌هایی که حداقل شعور قضیه شهرنشینی را دارند یا از هر بعدی احترام دوطرفه را رعایت می‌کنند، بالاخره یک روزی به پایه یک نویسنده افغانستانی کنار هم بگذارید، هردو نویسنده هستند.

موضوع دیگر این است که جامعه ایران باید بیشتر به سازمان ملل فشار بیاورد. سازمان ملل، همه به ترتیب به کشورهایی که مهاجرپذیر هستند انتقال داده می‌شوند. اما در اینجا زمانی که شخصا رفتم به دفتر سازمان ملل، یک شماره تماس به من داد و گفت به این زنک بزن. روزها و هفته‌ها تماس گرفتم اما اشغال بود. هیچ کسی جواب نمی‌دهد. غیر از اینکه یک روز، دو روز آنجا برو و بیا. آخر هم هیچ. سازمان ملل، کاری که واقعا باید در حق پناهنده‌هایی که در ایران هستند بکند، نمی‌کند. داستانی هست که پدری بود که با او آشنا هستم و با هم صحبت می‌کردیم. می‌گفت زندگی او در آنجا خیلی خوب بود. ماشین، خانه، همه چیز داشت. اما می‌گفت دخترم که کلاس ششم را تمام کرد با چشمان اشکبار آمد و گفت بابا دیگر نمی‌گذارند به مدرسه بروم. من می‌خواهم درس بخوانم. چه‌کار کنم؟ پدر او تمام آرزوها، تمام فامیل، تمام خانواده. هر چیزی که داشت گذاشت. فقط به‌خاطر بچه‌اش به ایران آمد. اینجا آمد. اینجا هم دربه‌در پشت در آموزش و پرورش، پشت در مدرسه، پشت در دفترهای کفالت بود. همه جا می‌دود که دخترش که به‌خاطر او آمده است. درس بخواند. اگر به دوره اتقلاب برگردیم، خدمت امام خمینی همین موضوع‌ها را گفت. همه اینها را گفته است. ما بدا حداقل یک اندازه از آنها را عملی کنیم. ما از دولت جمهوری اسلامی در راستای مهاجران افغانستان گله‌مندیم. در دهه‌هایی که هشت سال جنگ در مقابل عراق داشت، در زمانی که تحریم‌ها و توطئه‌های هر روز به عقربه آن افغانستان اتفاق افتاد، بعضی از دوستان یا آشنایان از همکاران ما که آنجا بودند و نیامده بودند. شکنجه شدند. عده‌ای اصلا جیو سرافی از آنها نیست. عده‌ای شهید شدند. ما هم از ترس جان خود مجبور هستیم همین‌جا بمانیم. رفتن ما به منزله دشکشدن، شکنجه‌شدن و کشته‌شدن است. یعنی هیچ برگشتی از اینها دیگر وجود ندارد. ما بلمیرتیک هستیم. تمام دستگاه‌دا دست آنهاست. زمانی که سر مرز می‌رویم، اول انگشت ما را روی دستگاه می‌گذارند. زمانی که روی دستگاه گذاشت، تمام مشخصات ما درمی‌آید. مشخص می‌شود چه کسی بوده و چه کردیم و چند سال خدمت کنیم. درجه ما چه بود. همه این چیزها در آن مشخص می‌شود. این لحاظ واقعا در خطر هستیم و چیج امیدی به رفتن در آنجا نداریم. در زمان‌های سابق، بدرم جهادی بود. زمانی که طالب در آن دوره امد، می‌گفتند بلد به افغانستان برویم. او می‌گفت اگر من به شوروی بروم به افغانستان نمی‌روم. چون جانم در آنجا در خطر است. الان آن حادثه بروم را سه امد است. ما مردم افغانستان را از آن زمان، اگر اجازه می‌شود تا زمانی که می‌میریم، این دردسرها در وجود ما هست. من در ایران متولد شدم، دوباره به آن سمت رفتم. دوباره همان حادثه‌ای که بدرم امد، سر من امد. مدرسه ما اینجا تا اول دبیرستان خواندم. بعد از آن دولت جمهوریت به افغانستان آمد، به آنجا رفتم و شروع به کار نظامی کردم. از آن زمان تا سقوطی که شد. دوباره به این سمت آمدم. از این جهت جان ما واقعا در خطر است. بعضی چیزها و بعضی چیزها که من مطالعه کردم، از زمان‌های قبل از انقلاب است در مورد مهاجران. بعضی قانون‌ها برای ابتدای انقلاب است. هیچ بازبینی، هیچ چیزی در آن نشده است. همه همان چیزها را همان‌طور آماده می‌دهند. اگر آراحلی را داریم مهاجران. حداقل تکنوری و تقسیم‌بندی شود که جان چه کسانی بیشتر و چه کسانی کمتر در خطر است. اگر بررسی کند و ببیند واقعا جان من در خطر است و ایران به من کمکی کند. خوب است. سازمان ملل و سازمان‌های حقوق‌بشری واقعا در حق ما کوتاهی می‌کنند. در کشورهای دیگر کلا اولویت بندی می‌شود.

عکس: بهمن کرمی/ AFP

روایت پنجم/ نیما

این پایان غم‌انگیز

از سال‌های اولیه ورود مهاجران افغان به ایران در دهه ۱۹۸۰ میلادی، تعامل میان جامعه ایرانی و این مهاجران متأثر از تحولات سیاسی و اقتصادی بوده است. در دهه‌های اول، ایران با پذیرش گسترده پناهندگان افغان، از طریق ارائه امکانات مفوت و فرصت‌های شغلی، نقشی حیاتی در حمایت از آنان ایفا کرد. اما با گذشت زمان و تحت فشارهای داخلی و تغییر سیاست‌ها، فضای پذیرش مهاجران افغان تنگ‌تر شد. بسیاری از این مهاجران، حتی پس از چندین دهه زندگی در ایران، همچنان در سایه‌ای از بی‌تابی قانونی به سر می‌برند و برخی نیز با خطر اخراج اجباری مواجه هستند.

اخراج اجباری افغان‌ها از ایران علاوه بر دلایل اقتصادی و امنیتی توجیه می‌شود. این، با اقتصاد تحت تحریم و نرخ بالای بیکاری، حضور مهاجران افغان را به عنوان عامل فشار بر بازار کار و زیرساخت‌های عمومی معرفی می‌کند. افزون بر این، حوادثی مانند انفجارهای بمب در تجهیزات نظامی نیز توجه این سیاست‌ها نقش داشته است. اما این سیاست‌ها در عمل چه پیامدهایی برای افغان‌ها دارد؟

اخراج اجباری اتباع افغان، اغلب به صورت ناگهانی و بدون فرصت کافی برای آماده‌سازی انجام می‌شود. بسیاری از این افراد، تمام دارایی‌های خود را در ایران از دست می‌دهند و با بازگشت به افغانستان، کشوری که همچنان درگیر بحران‌های اقتصادی و امنیتی است، با مشکلات معیشتی روبه‌رو می‌شوند. جدایی خانواده‌ها یکی از مهم‌ترین پیامدهای این سیاست است. بسیاری از مهاجران افغان در ایران دارای خانواده‌هایی هستند که برخی از اعضای آنها ممکن است مدارک اقامتی داشته باشند و برخی دیگر فاقد این مدارک باشند. این وضعیت منجر به فروپاشی ساختارهای خانوادگی و ایجاد تنش‌های روحی شدید برای اعضای خانواده می‌شود.

علاوه‌بر مشکلات اقتصادی و خانوادگی، کودکان افغان نیز از این سیاست‌ها به شدت آسیب می‌بینند. بسیاری از کودکان مهاجر در ایران متولد شده و ایران را به عنوان خانه خود می‌شناسند. اخراج آنها نه‌تنها ادامه تحصیلشان را مختل می‌کند، بلکه باعث می‌شود در افغانستان با محیطی کاملا غریبه مواجه شوند. این کودکان اغلب از دسترسی به امکانات آموزشی مناسب محروم می‌شوند و در نتیجه، آینده‌ای نامعلوم در انتظارشان خواهد بود.

همچنین، اتباع افغان که به افغانستان بازگردانده می‌شوند، اغلب با شرایطی وخیم مواجه هستند. بی‌ثباتی اقتصادی، نبود زیرساخت‌های اساسی و خطرات امنیتی ناشی از فعالیت گروه‌های مسلح، فقط بخشی از چالش‌هایی است که افغان‌ها در انتظارشان هستند. بسیاری از این افراد نه‌تنها نمی‌توانند زندگی جدیدی آغاز کنند، بلکه مجبور می‌شوند بار دیگر به مهاجرت‌های غیرقانونی روی آورند.

این وضعیت، توجه جامعه بین‌المللی را نیز به خود جلب کرده است. کمیساریای عالی پناهندگان سازمان ملل متحد (UNHCR) بارها، از ایران خواسته است که به تعهدات بین‌المللی خود در قبال پناهندگان پایبند باشد و از اخراج اجباری افغان‌ها خودداری کند. اصل «عدم بازگرداندن» (non-refoulement) که در حقوق بین‌الملل به عنوان یک اصل اساسی پذیرفته شده، تصریح می‌کند که هیچ پناهنده‌ای نباید به کشوری بازگردانده شود که در آنجا با خطر آزاروایذا، شکنجه یا مرگ مواجه است. اما ایران نیز از جامعه جهانی انتظار دارد که در مدیریت این بحران مشارکت بیشتری داشته باشد.

برای حل این بحران، باید اقداماتی هماهنگ و چندجانبه انجام شود. ایران باید سیاست‌های مهاجرتی خود را با توجه به حقوق بشر و اصول بین‌المللی بازنگری کند. فراهم‌کردن فرصت‌های قانونی برای اقامت، کار و تحصیل مهاجران می‌تواند از اخراج‌های اجباری جلوگیری کرده و همزمان به کاهش فشار بر جامعه ایرانی کمک کند. از سوی دیگر، جامعه بین‌المللی باید از ایران در مدیریت بحران پناهندگان حمایت کند؛ از جمله با تأمین منابع مالی و ارائه راه‌حل‌های عملی برای اسکان مجدد پناهندگان در کشورهای ثالث.

به طور کلی، رنج‌های ایفاد افغان در ایران بازتابی از بحران‌های گسترده‌تر منطقه‌ای و جهانی است. مهاجرت و پنا